

گزارش
رسالہ ہا





تفسیر پژوهی‌های جامع

(پژوهشی در الگوهای زرقانی، ذهبی، طباطبایی، معرفت، فهد رومی و بابایی)

استاد راهنما: دکتر محمد علی مهدوی راد

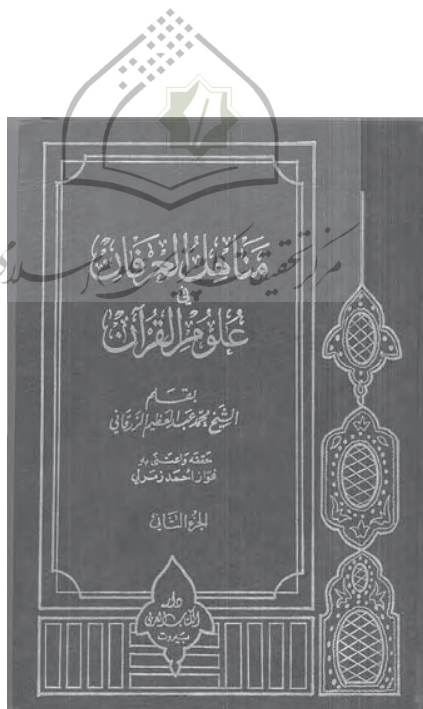
استادان مشاور: دکتر محمد کاظم شاکر و دکتر سید رضا مؤدب

نگارنده: سید هدایت جلیلی سنزبقی

ترجمه شد و قرآن پژوهان مسلمان از رهگذر آن با این ساحت از پژوهش آشنا شدند و بدان روی آوردند و طی چند دهه‌ای از این روی کرد و اقبال می‌گذرد، آثار بسیاری به قلم تفسیر پژوهان مسلمان پدید آمده است. این ساحت از مطالعات اکنون گونه‌ها و تنوعات بسیاری را در بر گرفته است و به نقطه‌ای رسیده است که می‌توان و می‌باید خود این قلمرو از مطالعات را موضوع مطالعه قرار داد و از چندوچون و سمت‌وسوی آن پرسید.

پژوهش حاضر این قلمرو نوپدید از مطالعات را موضوع پژوهش خود قرار داده است. از این رو، می‌توان گفت که موضوع پژوهش حاضر، مطالعات پساتفسیری تفسیر پژوهان

مسلمان است و دامنه آن - از میان تفسیر پژوهی‌های جامع، روش‌محور، مفسر‌محور و تفسیر‌محور - محدود به تفسیر پژوهی‌های جامع است و از این میان، الگوهای زرقانی، ذهبی، طباطبایی، معرفت، فهد رومی و بابایی را به مطالعه گرفته است؛ با این باور که برآیند و برون‌داد آن، می‌تواند تصویری گویا و وفادار از چندوچون و سمت‌وسوی مطالعات



موضوع

مطالعات قرآنی در معنای عام و گسترده آن را می‌توان از حیث نسبتشان با مقوله تفسیر به سه دسته پیشاتفسیر، تفسیر و پساتفسیر تقسیم کرد. مطالعات پیشاتفسیری آن دسته از مطالعاتی هستند که داده‌های مفید و مؤثر بر فرایند تفسیر را تدارک می‌کنند و مفسران با تکیه بر آنها به ساحت تفسیری گام می‌نهند. مطالعات تفسیری نیز عبارت است از آنچه که مفسر در تعامل با متن و در مقام تفسیر آن فراچنگ آورده و پیش می‌نهد. مطالعات پساتفسیری، آن دسته از مطالعاتی هستند که این

فراورده‌های حاصل از تفسیر را مورد مطالعه و تبیین قرار می‌دهند.

مطالعات پساتفسیری به‌مثابه قلمروی مستقل و نوپدید، ابتدا در مغرب‌زمین و به‌طور مشخص با کتاب گرایش‌های تفسیر اسلامی و با کوشش ایگناتس گولدتسیهر به سال ۱۹۲۰ آغاز گردید. کتاب گولدتسیهر پس از چند دهه به عربی



پساتفسیری تفسیرپژوهان مسلمان فرایش نهد و تفسیرپژوهان را به بازنگری و تحول در آن فرا بخواند.

مسئله، پرسش‌ها و رویکرد

دغدغه و مسئله اصلی پژوهش حاضر ناکامی‌ها و ناکارآمدی‌های مطالعات پساتفسیری تفسیرپژوهان مسلمان است و در پی بر آفتاب افکندن سر این ناکارآمدی است. از این رو، پرسش‌های محوری آن معطوف به سنجش بضاعت بنیان‌های معرفت‌شناسی، پایه‌های روش‌شناختی و بهره‌های منطقی تفسیرپژوهی مسلمانان و یافتن رخنه‌ها و آسیب‌های معرفتی است که متوجه این حوزه از مطالعات و پژوهش‌هاست و به فرجام، می‌خواهد آشکار کند که این مطالعات پساتفسیری چه میزان در تبیین واقعیت متکثر تفاسیر قرآن کامیاب و کارآمد بوده‌اند؟

براین اساس، الگوها و تفسیرپژوهی‌های شش‌گانه پیش‌گفته را با پرسش‌های زیر روبه‌رو ساخته است:

۱. مطالعات پساتفسیری مذکور چه درکی از «پدیده تفسیر» دارند و چه فرآیندی را در تبیین «چیستی تفسیر» و تمایزبخشی میان تفسیر با مقولات مشابه آن طی می‌کنند؟
۲. آنها چه تعریفی از «ژانر تفسیر» و مؤلفه‌های آن عرضه می‌کنند؟

۳. ترمینولوژی و مجموعه مفاهیمی که به‌مثابه ابزارهای معرفتی برای تحلیل و تبیین تفاسیر تدارک کرده‌اند، چه میزان روشن و کارآمد است؟

۴. سامانه‌ای که برای طبقه‌بندی گونه‌های تفسیری فراهم آورده و به کار بسته‌اند، چه میزان به عمق تفاسیر نفوذ می‌کند و تفاوت آن‌ها را آشکار می‌کند؟ چه اشکالات و نارسایی‌های منطقی در این طبقه‌بندی‌ها دیده می‌شود؟

۵. تعریفی که از یک‌یک گونه‌های تفسیری به دست می‌دهند، چه میزان کارآمد، عینی و تمایزبخش است؟

۶. فرآیندی که در تعیین مصداق برای گونه‌های تفسیری طی می‌کنند، بر چه ملاکی استوار است؟

۷. فرایند و روندی که در بررسی‌های مصداقی دارند، چه میزان بر مدار روش‌شناسی و گونه‌شناسی تفسیر می‌گردد؟

۸. چه میزان به لوازم و مقتضیات بین‌رشته‌ای بودن تفسیرپژوهی ملتزم بوده‌اند؟ و به فرجام،

۹. این تفسیرپژوهی‌ها چه ماهیتی دارند؟ و چه کارکرد و اهدافی را تأمین می‌کنند؟

پژوهش حاضر مسئله‌محور، برون‌دینی، برون‌تفسیری، برون‌تفسیرپژوهی، درجه دوم و پسینی است و رهیافتی تحلیلی - منطقی دارد و صرفاً به تحلیل مفهومی، تحلیل گزاره‌ای،

تحلیل مبانی معرفتی و تحلیل لوازم منطقی نظریه‌ها و دیدگاه‌ها می‌پردازد. فرایند چنین رویکردی از دو مرحله «فهم» و «نقد» تشکیل می‌شود؛ با این توضیح که در پی آشکار ساختن مبانی و لوازم پاره‌ها و مؤلفه‌های این تفسیرپژوهی‌ها و سنجش و داوری روش‌شناختی، معرفت‌شناختی و منطقی آنهاست.

اهمیت پژوهش حاضر در آشکارسازی کاستی‌ها و کژراهه‌های راهبردی و رخنه‌ها و آسیب‌های روش‌شناختی و معرفت‌شناختی در ساحت تفسیرپژوهی است و اگر در دو گام تشخیص مسئله و ارائه راه حل، موفق و کامیاب باشد، کاربست برون‌دادهای آن در حوزه تفسیرپژوهی می‌تواند در بنای تفسیرپژوهی روشمند و کارآمد باری‌بخش و تحول‌آفرین باشد.

پژوهش حاضر، پیشینه‌ای ندارد. تاکنون پژوهشی که مطالعات پساتفسیری را از زاویه روش‌شناسی و تحلیلی بررسی، تحلیل و نقد کرده باشد، پدید نیامده است و نگارنده اثر مستقلی که مسئله پژوهش حاضر را موضوع خود قرار داده باشد، سراغ ندارد. بنابراین، پژوهش حاضر از این حیث، از تجربه‌ها و کوشش‌های پیشینیان و از آزمون و خطاهای آنان محروم است. نگارنده کار خود را چونان گام زدن در راهی می‌بیند که نه از پیش بوده است و نه گامی به خود دیده است. از این رو، خود باید مسیر را پدید آورد و درشتی‌ها و فراز و نشیب‌های آن را هموار کند.

فرایند و ساختار

پژوهش حاضر در چند بخش سامان یافته است: «آغاز»، «درآمد»، «انجام» و «فرجام». این پژوهش، همچون هر پژوهشی نیازمند برداشتن گام‌هایی است که آن را تا آستانه بحث اصلی یاری رساند. این مهم، در این پژوهش بر دوش دو بخش «آغاز» و «درآمد» نهاده شده است.

بخش «آغاز» مختصات، گام‌ها و مفاهیم کلیدی این پژوهش را برای خواننده بیان می‌کند و مسئله اصلی و اهمیت این پژوهش را بازمی‌گوید و به روش، رویکرد، دامنه و پیشینه پژوهش حاضر اشاره می‌کند. آن‌گاه به روشنگری در مفاهیم کلیدی این پژوهش، یعنی «تفسیر»، «پژوهش» و «تفسیرپژوهی» می‌پردازد.

بخش «درآمد» نیز، ابتدا پیشینه‌ها و پیش‌زمینه‌های دینی و تاریخی تفسیرپژوهی را گزارش می‌کند و خاستگاه و چگونگی موضوعیت یافتن مقوله «روش تفسیر» در ساحت تفسیر قرآن را تحلیل می‌کند و پس از آن، به گونه‌شناسی، دسته‌بندی و سنخ‌شناسی مطالعات ناظر به روش و روش‌شناسی تفسیر روی

و «پژوهش در تفسیر پژوهی» برآورده و پیش می‌نهد.

برآیند و نتایج

پژوهش حاضر در تحلیل و نقد الگوهای تفسیر پژوهی زرقانی، ذهبی، طباطبایی، معرفت، فهد رومی و بابایی، هر یک از مؤلفه‌های هشت‌گانه این الگوها را به تفکیک و تمایز و جداگانه گزارش، تحلیل و نقد کرده است و در پایان هر بخش، برآیند وضعیت این الگوها را از حیث مؤلفه‌ها و محورهای هشت‌گانه آشکار ساخته است و در گام واپسین، در ذیل عنوان «تحلیل و نقد نهایی» ویژگی‌ها و شاخصه‌های مشترک آنها حول محورهای هشت‌گانه پرداخته است. «تحلیل و نقد نهایی»، نتایج پژوهش حاضر را در دو بخش «نکات کلان» و «نکات جزئی» دسته‌بندی و ارائه کرده است. نکات کلان، معطوف به کلان تفسیر پژوهی‌ها و نکات جزئی نیز، ناظر به یکی از اضلاع و جنبه‌های تفسیر پژوهی‌های مورد مطالعه است. در این فرصت از میان ۶ نکته کلان و ۲۷ نکته جزئی و موردی، به پاره‌ای اشاره می‌کنم:

تحلیل و نقد شش الگوی تفسیر پژوهی جامع تفسیر پژوهان مسلمانان (زرقانی، ذهبی، طباطبایی، معرفت، فهد رومی و بابایی)، نشان می‌دهد که در بحث از چیستی تفسیر به جای تبیین پدیده تفسیر، به تحلیل واژگانی «تفسیر» روی آورده‌اند و کوشش آنها در تمایز بخشی میان «تفسیر» و «غیرتفسیر» پاسخگوی پرسش‌ها و نیازهای امروز نیست. این الگوها بر هیچ تبیینی از «ژانر تفسیر» و مؤلفه‌های آن استوار نیستند و از حیث ترمینولوژی و مفهوم‌پردازی آشفته، مضطرب و ناکارآمدند و در به‌دست دادن مؤلفه‌های یک اثر تفسیری ناکامند. در این الگوها نه گونه‌شناسی کارآمدی از روش‌های تفسیری صورت پذیرفته است و نه دسته‌بندی قابل دفاعی از روش‌ها و گونه‌های تفسیری عرضه شده است و نه تعریف و مرزبندی روشن و شفاف از آنها به دست داده شده است و نه ملاک و سنجۀ عینی و فیصله‌بخشی در مقام تعیین مصادیق تفاسیر از حیث روش‌های تفسیری عرضه شده است.

فرآیند تفسیر پژوهی از نقطه‌های آغازین آن تا به امروز (از ذهبی تا بابایی) تفاوت معناداری

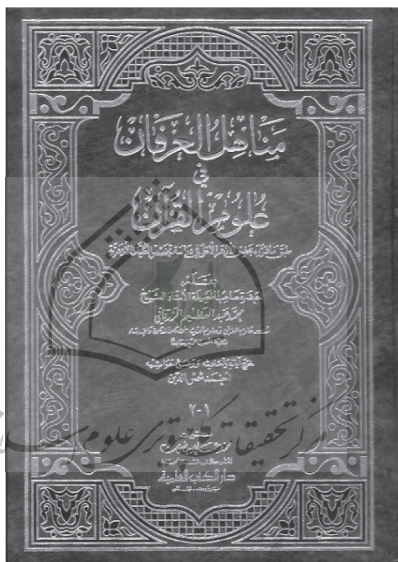
می‌آورد و از پی آن، به بازشناسی و تمایز بخشی متون و مطالعات تفسیر پژوهی همت می‌گمارد و مطالعات «درجه اول» را از مطالعات «درجه دوم» و «متن دو» را از «متن سه» جدا می‌سازد. سپس، با اشاره به آمیختگی و تمایز نایافتگی

سطوح معرفتی در تفسیر پژوهی مسلمانان، از دشواره‌های راه در پژوهش حاضر سخن می‌گوید و در ادامه، باب بحث نسبتاً مبسوطی را در تفسیر پژوهی گولدتسیهر می‌گشاید تا اولاً نمونه‌ای از تفسیر پژوهی جامع قرآن پژوهان غربی را در کنار شش الگوی تفسیر پژوهی جامع در جهان اسلام بنشانند و امکان مقایسه و بررسی تطبیقی میان این دو قلمرو را فراهم آورده باشد و هم داده‌های لازم برای پاسخ به این پرسش را تدارک کرده باشد که «تفسیر پژوهی مسلمانان چه میزان تحت تأثیر کار گولدتسیهر بوده و چه میزان با مبانی و روش آن هم‌سو و هم‌سنخ است؟».

بخش «انجام»، بدنه اصلی پژوهش حاضر را در بر دارد. در این بخش، شش الگوی مذکور از حیث مؤلفه‌های زیر تحلیل و نقد شده‌اند: ۱. درکی که از «پدیده تفسیر» دارند و فرایندی که برای تبیین «چیستی تفسیر» طی می‌کنند و تمایزی که میان تفسیر با مقولات مشابه آن می‌نهند؛ ۲. تعریفی که از «ژانر تفسیر» و مؤلفه‌های آن عرضه می‌کنند؛ ۳. ترمینولوژی و مجموعه

مفاهیمی که به مثابه ابزارهای معرفتی برای تحلیل و تبیین تفاسیر تدارک کرده‌اند؛ ۴. سامانه‌ای که برای طبقه‌بندی و تمایز بخشی گونه‌های تفسیری فراهم آورده و به کار بسته‌اند؛ ۵. تعریفی که از یکایک گونه‌های تفسیری به دست می‌دهند؛ ۶. فرایندی که در تعیین مصادیق برای گونه‌های تفسیری طی می‌کنند و ملاکی که برای این کار عرضه می‌کنند؛ ۷. فرایند و روندی که در بررسی‌های مصداقی دارند؛ و به فرجام، ۸. جنس مطالعه و رویکردی که در سراسر تفسیر پژوهی دارند و اهدافی که دنبال می‌کنند و کارکردهای معرفتی و غیرمعرفتی این تفسیر پژوهی‌ها.

بخش «فرجام» نیز - چنان که از نامش پیداست - برآیند تحلیل‌ها و نقدهای روش‌شناختی و معرفت‌شناختی ناظر به الگوهای شش‌گانه مذکور را دربردارد و از دل این نقدها و تحلیل‌ها، پیشنهادهایی برای «تفسیر پژوهی»





تلقى تفسیر پژوهان از پدیده تنوع و تکثر تفاسیر در شکل دهی به ماهیت رویکرد و سمت و سوی مطالعات پساتفسیری نقش بی‌بدیل و بنیادین دارد. الگوهای تفسیر پژوهی جامع بررسی شده در این پژوهش، علی‌العموم رویکردی آسیب‌شناختی به مسئله تنوع و تکثر تفسیر دارند. این از آن روست که نگاهی انحصارگرا - و نه کثرت‌گرا و نه شمول‌گرا - به ساحت تفسیر دارند و بر این باورند که تنها یک روش تفسیر از قرآن - و به تبع، فرآورده‌های آن - درست، معتبر و جامع تواند بود. از این رو، کثرت و گونه‌گونی تفسیر را عارضه‌ای نامطلوب، اجتناب‌پذیر و فرزند نامیوم کاستی‌ها و کژی‌های جریان‌های تفسیری می‌دانند. بنابراین، این تفسیر پژوهی‌ها معطوف به تعیین «حق» و «باطل»، و «درست» و «نادرست» جریان‌های تفسیری و فرآورده‌های آن بوده‌اند. بن‌مایه کوشش صاحبان آنها را می‌توان در اعتباربخشی به یک جریان و روش تفسیری، و اعتبارزدایی از سایر گونه‌ها و روش‌ها دانست.

تفسیر پژوهی‌های موجود با رویکرد تجویزی و ارزش‌دورانه خود، نوعی نابرابری میان تفاسیر و روش‌های تفسیری می‌افکنند. تفاسیر را به حال خود نمی‌نهند. برخی را پرمی‌کشند و برخی را فرو می‌نهند و بدین ترتیب، در جریان تفسیر اثر می‌گذارند. کارکرد آنها صرفاً نگریستن و توصیف نیست. آنها در پس این تماشا و تفسیر ساحت تفسیر به تغییر ساحت تفسیر راه می‌برند. از این رو، تفسیر پژوهی‌ها دو رویه و کارکرد دارند: رویه و کارکرد معرفتی و رویه و کارکرد غیر معرفتی. توجه به کارکردهای معرفتی تفسیر پژوهی‌ها نباید ما را از کارکردهای ایدئولوژیک و غیرمعرفتی آنها غافل کند.

ساحت و سمت و سوی تفاسیر همواره تابع جریان‌ها و گرایش‌های درون‌دینی و مذاهب و نحله‌های کلامی و فقهی و فلسفی و عرفانی بوده است. تفاسیر از این منظر دو کارکرد مهم داشته‌اند؛ از یک سو، هر کدام، جریان یا گرایشی را نمایندگی می‌کرده‌اند و از دیگر سو، برای همان جریان و گرایش خاص مشروعیت‌آفرین بوده‌اند؛ از این حیث که بستری بودند برای نمودن همسویی قرآن با آن جریان و گرایش خاص.

در چنین شرایطی که همه جریان‌ها و نحله به تفسیر قرآن دست یازیده‌اند و تفاسیری تدارک کرده‌اند، ناگزیر نزاع و چاش مشروعیت میان نحله‌ها، باید در ساحتی دیگر جریان یابد؛ ساحتی که در آن بتوان تفسیر «خودی» را به کرسی اعتبار نشانند و طشت تفسیر «دیگری» را از فراز بام اعتبار به زیر افکنند.

با سربرآوردن جریان نو پدید تفسیر پژوهی - در مغرب‌زمین و بازتاب آن در جهان اسلام،

را از حیث روش‌شناختی نشان نمی‌دهد و در این باره نمی‌توان از تکامل و پیشرفت سخن گفت. روش‌شناسی تفسیر، پژوهشی بین‌رشته‌ای است. از این رو، مبتنی بر دو دسته از دانش است: یک دسته از آن، منطق، فلسفه تحلیلی و متدولوژی

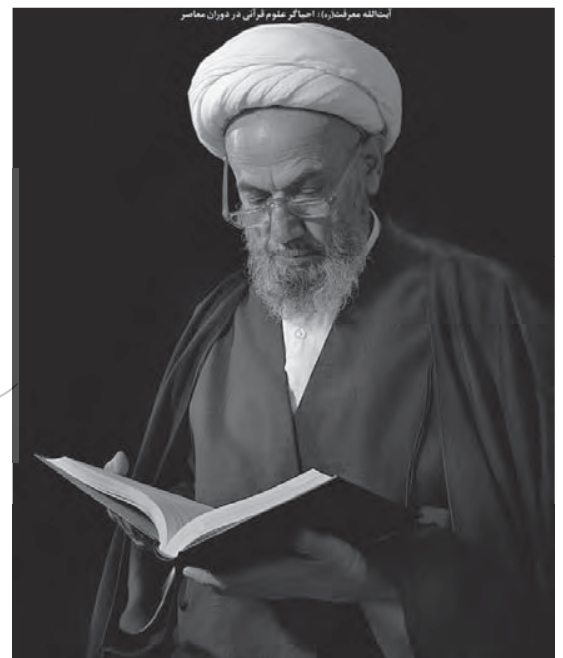
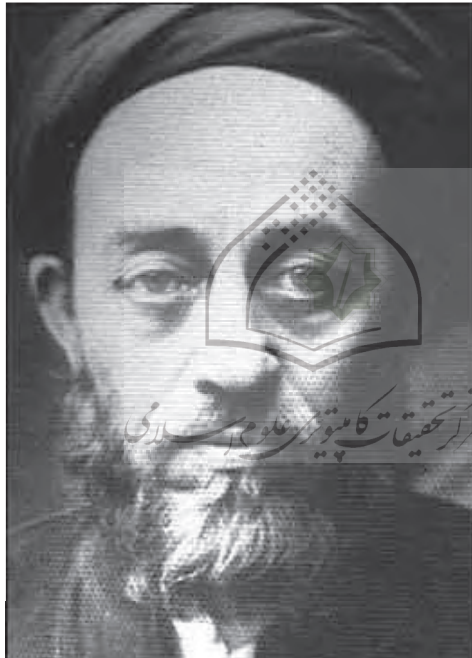
است و دسته دیگر، تفسیر، فلسفه تفسیر (فراتفسیر) و تاریخ تفسیر. الگوهای مورد بررسی ما به فراخور حال از دسته دوم دانش‌ها بهره برده‌اند، اما کاستی آگاهی از دانش‌های دسته نخست، سامانه پژوهشی آنها را از حیث مبانی و مؤلفه‌ها سست و نالستوار ساخته است؛ و چنین گمان رفته است که آگاهی و اشرف بر حوزه «تفسیر»، «تفسیر پژوهی» را نیز کفایت می‌کند، اما هرگز چنین نیست. و به فرجام، دغدغه‌های مفسران از یک سو، و فقدان آشنایی با ساحت مطالعات درجه دوم و مقتضیات آن، مطالعات پساتفسیری مسلمانان را ماهیتی و هویتی درجه اول بخشیده است.

مطالعات پساتفسیری مسلمانان گرچه مسبوق به کوشش‌های غربیان - و به طور خاص گولدتسیهر - است. اما از حیث مبانی، روش و رویکرد با کوشش آنها تفاوت گهرین دارد. از این رو، تفسیر پژوهی مسلمانان، تنها در تفتن یافتن به این قلمرو از پژوهش و مطالعه، وامدار گولدتسیهرند. آنها در پی ارائه بدیل و روایتی بومی و اسلامی شده از مطالعات پساتفسیری برآمده‌اند. پیشینه و ریشه تفسیر پژوهی امروز مسلمانان را باید در سنت قرآن پژوهی و به‌طور مشخص، در «مقدمه‌های تفاسیر»، «طبقات المفسرین» و کتب «علوم قرآن» جست. بنیان، درون‌مایه و شاکله تفسیر پژوهی امروز مسلمانان، تلفیقی از این سه دسته متون است. به دیگر عبارت، کتاب‌های تفسیر پژوهی چند دهه اخیر مسلمانان، در واقع صورت مسیوط و مستقل سنت مقدمه‌نویسی تفاسیر و ادامه آن جریان است که امروزه هویت مستقل و جداگانه‌ای یافته است. محتوا و سمت و سوی این آثار، همان خصلت و کارکردی را ایفا می‌کنند که مقدمه‌های تفاسیر بر عهده داشته‌اند. کارکرد مقدمه‌های تفاسیر، چه در گذشته و چه امروز، بر مدار سلب و ایجاب می‌گردد؛ اعتبار بخشیدن به یک جریان تفسیری از میان جریان‌های موجود یا جلب مشروعیت برای جریانی جدید در تفسیر از یک سو، و سلب مشروعیت از دیگر جریان‌ها و روش‌های تفسیری از دیگر سو. در هر حال، این مقدمه‌ها همواره معطوف به ذی‌المقدمه - گونه تفسیری خاص - بوده‌اند. از این رو، ماهیت چنین متونی اساساً مفسرانه و درجه اول بوده است. تفسیر پژوهی‌های امروز مسلمانان نیز همین خصلت و کارکرد را دارند و چه بسا از این حیث هر یک از آنها را بتوان «مقدمه‌های منفصل» برای گونه تفسیری خاص به حساب آورد.



پاره‌ای از دانشمندان مسلمان که از روایت گولدتسیهر از تفسیر در جهان اسلام ناخشنود بودند، در پی ارائه روایت بومی از جریان‌های تفسیری قرآن برآمدند، اما در به دست دادن چنین روایتی، ملاحظات نحله‌ای و مذهبی خود را به کار بستند و ساحت تفسیرپژوهی و تاریخ تفسیر را به صحنه گسترده در میان آوردن تفاسیر «خودی» و «دیگری» و مشروعیت‌بخشی به یکی و مشروعیت‌ستانی از دیگران بدل کردند. چنین شد که ساحت تفسیرپژوهی مسلمانان تحت‌الشعاع رویکردها و ملاحظات ایدئولوژیک قرار گرفت و تفسیرپژوهان هر یک از موضع و پایگاه مذهبی و فرقه‌ای خویش، به تعیین درست و نادرست، معتبر

تفسیرپژوهی‌هایی است که در میان ما جریان دارد. در این باره دو نکته قابل تأمل است: ۱. در این تفسیرپژوهی‌ها، رویکرد پسینی و مطالعه توصیفی و تحلیلی فرآورده‌های تفسیری، به خودی خود موضوعیت و ارزشی ندارد و تنها از این حیث ارزش دارد که از این «هست»ها به سوی «باید»ها گام برداریم. از این حیث، مطالعات تفسیرپژوهی مسلمانان تفاوت آشکاری با جریان تفسیرپژوهی پسینی دارد که امروزه در مغرب‌زمین صورت می‌پذیرد. ۲. در این تفسیرپژوهی‌ها، عملاً آنچه که دعوی می‌شود، رخ نمی‌دهد. به دیگر عبارت، همه آنها با رویکردی پیش‌داورانه وارد تفسیرپژوهی می‌شوند و پیشاپیش یک



و نامعتبر، و یجوز و لایجوز تفسیر و روش‌های تفسیری پرداختند و در این میان، کارکردهای معرفتی تفسیرپژوهی، با کارکردهای غیرمعرفتی آن درآمیخت. در اغلب الگوهایی که در پژوهش حاضر مورد بررسی قرار گرفت، می‌توان نشانه‌های آنچه را که گفتیم آشکارا دید و دریافت. بررسی روش‌های تفسیری و فرآورده‌های مبتنی بر آن روش‌ها با هدف برگرفتن قوت‌ها و فرونهادن ضعف‌ها و به‌فراهم رسیدن به روش برتر و کارآمدتر در تفسیر قرآن است. از این رو، رویکرد پسینی به تفسیر - یعنی بررسی فرآورده‌های تفسیری - به‌مثابه مقدمه‌ای برای ارائه رسیدن به روش بهتر تفسیر است. این، عصاره دعوی

روش و یا گونه تفسیری را به‌مثابه، تفسیر مطلوب و مقبول پذیرفته‌اند، و آن را چونان «میزان» برای تفاسیر در میان می‌آورند و سایر گونه‌ها و روش‌ها و به تبع، فرآورده‌های تفسیری را با آن میزان می‌سنجند. پیش‌فرض مهم کسانی که دست به پژوهش‌های کلان (جامع) زده و کل میراث تفسیری را در زیر چتر یک طبقه‌بندی تفسیری قرار داده‌اند، این است که اساساً چنین کاری ممکن و مطلوب است. فرآیند و تحولات مطالعات تفسیرپژوهی در مغرب‌زمین نشان می‌دهد که نمونه گولدتسیهر، اولین و در عین حال آخرین پژوهش جامع و کلان در میان آنها بوده است. در مغرب‌زمین، تقریباً پس از او و بالژون - که به تفاسیر قرن





چهاردهم مصر پرداخته است - پژوهشی که دامنه فراگیری داشته باشد، صورت پذیرفته است. سهل است، مطالعه ناظر به گونه‌ها و روش‌های تفسیری نیز در میان آنها به ندرت دیده می‌شود. عمده پژوهش محافل آکادمیک غربی در قلمرو تفسیر پژوهی، یا معطوف یک فرآورده تفسیری خاص بوده است و یا رویکرد و ره‌آورد یک مفسر را بررسی کرده‌اند. این فرایند، حاکی از آن است که غربیان بسیار زود از مطالعات جامع تن زده و به رویکرد اتمیک و جزئی روی آورده‌اند. در حالی که راه گولدتسیهر در میان غربیان رهرو و ادامه‌دهنده‌ای نداشته است، رغبت و میل بر فراز میراث تفسیری نشستن و گستره پهنای آن را به زیر نگاه و چتر طبقه‌بندی خود درآوردن، در میان تفسیر پژوهان مسلمان، زنده و شورانگیز و در حال زایش و میوه‌دهی است و هر دم از این باغ، بری می‌رسد. با این حال، نه آن رویگردانی و نه این روی آورد، هیچ کدام پرسش از امکان به دست دادن طبقه‌بندی جامع و کارآمد از کل میراث تفسیری مسلمانان را طرح و پاسخ نگفته‌اند. اما ناکارآمدی طبقه‌بندی‌هایی که تاکنون به دست داده شده است، پرسش از امکان چنین کاری را موجه می‌سازد. به یقین، بخش قابل توجهی از کاستی‌ها، کژی‌ها و ناکارآمدی‌ها از

رهگذر رعایت ضوابط منطقی، روش‌شناختی و معرفت‌شناختی برطرف‌شدنی است. اما پاره‌ای از ناکارآمدی‌ها، به واسطه دشواری‌های ذاتی‌ای است که فراروی ارائه یک طبقه‌بندی جامع و کارآمد از کل میراث تفسیری قرار دارد. به باور من، کثرت و گونه‌گونی تفاسیر و ابعاد و جوانب آنها، امکان ارائه یک طبقه‌بندی را که بتواند تصویری روشن، جامع و کارآمد از میراث تفسیری ارائه کند و جوانب تمایز گونه‌های تفسیری را از یکدیگر بازگوید با استحاله روبروست؛ چرا که هر تقسیم‌بندی نگاهی است از یک زاویه و روزن خاص و به مثابه یک نوع پرسش است که از این زاویه خاص صورت می‌گیرد. از این رو، هیچ‌گاه نمی‌تواند همه ابعاد و زوایای موضوع خود را نشان دهد. اساساً کارکرد یک زاویه و روزه دید، فراهم آوردن امکان دید یک بعد و به ناگزیر، غفلت از ابعاد دیگر است. همواره در هر تقسیم‌بندی یک حیث مبنا قرار می‌گیرد و حیث‌های دیگر مغفول نهاده می‌شود. بنابراین، امکان طبقه‌بندی جامع‌الاطراف و همه‌جانبه از تفاسیر قرآن با استحاله روبروست. هر طبقه‌بندی جنبه‌ای از جوانب تفاسیر را آشکار خواهد کرد. از این رو، از هر طبقه‌بندی باید انتظاری محدود و معین داشت.

